

مترسک همه‌ی تلاشش را کرد تا به تراکتوری که داشت رد می‌شد سلام کند.




مترسک گفت:

«سلام!»

منرسک دوباره گفت:
«سلام!»



اما تراکتور جواب سلامش را نداد که نداد.



زمستان از راه رسید.
دیگر خبری از ذرت‌ها نبود و مترسک
کشاورز را کمتر می‌دید.

مترسک درست سر جای خودش ایستاده بود.

بعد کم کم برف شروع به باریدن کرد.

